

شغل مورد علاقه

آلن دو باتن
محمد هادی حاجی بیگلو

از مجموعه‌ی
مدرسه‌ی
زندگی

فهرست

۱ . مقدمه

- یک . از چه زمانی شغلی خواستیم که موردعلاقه‌مان باشد ۷
- دو . در این جستجو چقدر تنهایییم ۱۲

۲ . موانع هدفمند بودن

- یک . «اسطوره‌ی رسالت» ۲۱
- دو . پربشانیِ ذهنِ ما ۲۵

۳ . جنبه‌های لذت‌بخش کار

- یک . تشخیص علاقه‌هایتان ۴۵
- دو . مقابله با کلید کردن روی یک شغل ۶۵
- سه . خطا در مورد خروجی/ورودیِ مشاغل ۷۳
- چهار . یک شغل چه حال و هوایی دارد؟ ۷۸

۴ . موانع بیرونی و بازدارنده‌های درونی

- یک . چارچوب‌های شغلی خانواده ۸۱
- دو . والدینی که فرزندان را وابسته‌ی خود می‌کنند ۹۱

۹۴	سه . خطراتِ موفقیت
۱۰۰	چهار. اعتماد به نفس و ندهای درونی
۱۰۵	پنج. دام کمال‌گرایی
۱۰۹	شش. دام وظیفه‌گرایی
۱۱۳	هفت. سندروم شیادپنداری
۱۱۸	هشت. دام سرمایه‌گذاریِ شغلی
۱۲۳	نه . این اگر ایده‌ی خوبی بود، به ذهن من نمی‌رسید
۱۳۳	ده . اصلاحات آری و انقلاب نه
۱۳۸	یازده. نیروی انگیزه‌بخش مرگ

۵ . تسلی‌بخشی‌ها

۱۴۳	یک. شادکامی و انتظارات
۱۶۲	دو. همدلی با خویشتن
۱۷۴	سه. چرا هیچ‌وقت یک شغل کافی نیست
۱۸۰	چهار. از نو عاشق شویم
۱۸۷	پنج. شغلی که به قدر کافی خوب است

مقدمه

یک. از چه زمانی شغلی خواستیم که موردعلاقه مان باشد

یکی از خارق العاده ترین ویژگی های عصر ما، که ناگفته بديهی فرض می شود، این پیش فرض است که باید بتوانیم شغلی بیابیم که نه تنها برایمان قابل تحمل باشد و کفاف مخارجمان را بدهد، بلکه باید عمیقاً آن را شغلی ارزشمند بدانیم، ناظر به هدفی بسیار مهم باشد و دوستی و خلاقیت در آن شکوفا شود. در نظر ما این پیش فرض اصلاً عجیب نیست که باید بکشیم شغلی بیابیم که موردعلاقه مان باشد.

می توانیم کاملاً با این خواسته همدل باشیم، اما در عین حال آن را خواسته ای عادی یا سهل الوصول ندانیم و قویاً معتقد باشیم که اگر بخواهیم کمترین شانس برای دستیابی به این خواسته داشته باشیم، لازم است توان فکری، ز و قوه ی تخیل بسیار زیادی را صرف پیچیدگی های دستیابی به این خواسته کنیم.

در بخش عمده ای از تاریخ بشر، این سؤال که آیا به شغلمان علاقه داریم یا نه، به نظر همگان سؤال خنده دار یا عجیب و غریب می آمد. ما به کاشت زمین و پرورش حیوانات پرداختیم، در معادن عرق ریختیم و لگن های ادرار

را خالی کردیم. ما رنج کشیدیم. رعیت یا خرده مالک می توانست چشم انتظار معدودی لحظات رضایت بخش در زندگی باشد و این لحظات بدون استثنا خارج از ساعات کار واقع بودند؛ مثل جشن هنگامه‌ی درو در سال بعد یا روز عروسی بزرگترین پسرش که هنوز فقط شش سال دارد.

از همین رو تصور همگان این بود که اگر کسی دارایی کافی داشته باشد، بی‌تردید دیگر کار نخواهد کرد. طبقات فرهیخته‌ی رومیان باستان (که روحیاتشان قرن‌ها بر اروپا حکمفرما بود) هرگونه کار مزدی را اساساً تحقیرآمیز می‌دانستند. این نکته بسیار گویاست که واژه‌ای که برای اشاره به کسب و کار استفاده می‌شد نگوئیوم^۱ بود؛ این واژه به صورت تحت‌اللفظی یعنی «فعالیت غیرلذت بخش». تن‌آسایی، به معنای فراغت از هرگونه کار دردسرساز، تنها اصل زندگی کامیابانه بود؛ مثل شکار رفتن یا برگزاری مهمانی‌های شبانه.

اما در پایان قرون میانه دگرگونی خارق‌العاده‌ای روی داد: عده‌ای شروع کردند به کار، به قصد پول درآوردن و دستیابی به رضایت از زندگی. یکی از نخستین کسانی که با موفقیت این سودای بسیار عجیب و غریب را دنبال کرد، هنرمند ونیزی تیتیان (۱۴۸۵-۱۵۷۶) بود. وی از یک سو در کار خویش از لذات خلایق بهره‌مند می‌شد؛ به تصویر کشیدن نور آنچنان که روی آستین لباس پرتو می‌افکند یا پرده از راز لبخند یک دوست برمی‌دارد. اما او به این جنبه، وجه غیرعادی دیگری نیز افزود: وی بسیار مشتاق بود حق‌الزحمه‌ی خوبی دریافت کند. هنگامی که بحث به معامله و فروش نقاشی‌ها می‌رسید بسیار زیرکانه عمل می‌کرد؛ او یک سیستم تولید انبوه کوچک ایجاد کرده بود و دستیارانی را به کار گرفته بود که هر کدامشان در یکی از مراحل مختلف فرآیند تولید یک محصول

1. negotium

تخصص داشتند و با این کار خروجی خویش (و حاشیه‌ی سود) را بالا برد؛ مثلاً در فن نقاشی روی پرده، پنج جوانِ اهل ورونا را به کار گرفته بود تا برایش روی پرده‌ها نقاشی کنند. او یکی از مبتکران ایده‌ای بسیار نوین بود: کاری که انجام می‌دهی می‌تواند، حتی باید، موردعلاقه‌ی تو باشد و در عین حال یک منبع درآمد آبرومندانه نیز باشد. این ایده‌ای انقلابی بود که به تدریج در سراسر جهان گسترش یافت. امروزه حاکمیت این ایده بلامنازع است، تقریباً بی‌آنکه متوجه باشیم سر و شکل آمال و آرزوهای ما را تعیین می‌کند و بستری است که امیدها و ناکامی‌های مثلاً یک حسابدار در بالتیمور یا یک طراح بازی در لایم‌هاوس با آن تعریف می‌شود.

تیتیان جنبه‌ای بغرنج را به ذهنیت انسان مدرن افزود. تا قبل از آن، یا در پی لذت بردن بودیم و صرفاً مثل یک تازه‌کار به ساخت چیزی یا انجام کاری می‌پرداختیم، بی‌آنکه توقع هیچ درآمدی بابت زحمتمان داشته باشیم؛ یا اینکه برای کسب درآمد کار می‌کردیم و چندان برایمان مهم نبود که آیا اصلاً از کارمان لذت می‌بریم یا نه. اما امروزه به دلیل ایدئولوژی نوین کار و شغل، دیگر هیچ‌یک از این دو حالت کاملاً موردپذیرش نیست. از زمانی به بعد، شرایط مطلوب این شد که هر دوی این خواسته‌ها - یعنی پول و رضایت درونی - با هم ترکیب شوند. دیگر کار خوب اساساً کاری محسوب می‌شد که ژرف‌ترین بخش‌های خویشتن‌ما را به کار گیرد و بتواند محصول یا خدماتی به بار آورد که درآمد لازم برای نیازهای مادی‌مان نیز فراهم شود. این خواست دوگانه، طبیعه‌ی یکی از دشواری‌های خاص زیست مدرن بوده است؛ اینکه ما ناچاریم همزمان در پی دستیابی به دو خواسته‌ی بسیار بغرنج باشیم، در حالی که این دو خواسته تقریباً به هیچ‌وجه لزوماً با یکدیگر همخوانی ندارند. ما نیاز داریم هم روحمان را سیراب سازیم و هم مخارج و وجوه مادی زندگی را نیز فراهم آوریم.